

تحلیل عناصر داستانی قصه حضرت یوسف^(ع) در قرآن کریم

* سید حبیب‌الله آیت‌اللهی

** محمدعلی خبری

*** محمود طاووسی

**** سید حبیب‌الله لزگی

چکیده

در قرآن کریم سرگذشت بسیاری از پیامبران با قصه بیان می‌شود. از جمله قصه یوسف^(ع) که به زندگی این پیامبر می‌پردازد. این سوره صد و یازده آیه دارد. سه آیه نخست و ده آیه آخر غیرداستانی و آیات دیگر بدون آنکه آیه‌های غیرداستانی، تسلسل آنها را برهم بزنند، داستان را بیان می‌کنند. هدف قرآن داستان‌پردازی نیست، ولی این سوره بسیاری از جنبه‌ها و عناصر داستانی متعارف در ادبیات داستانی را دارد. هدف این مقاله بررسی فراوانی عناصر داستانی، در این قصه است.

مقاله حاضر توصیفی - تحلیلی است و طی آن به بررسی و تحلیل عناصر داستانی نظیر زاویه دید، طرح، ساختار، اندیشه (تم و موضوع)، کشمکش، شخصیت، شخصیت‌پردازی، گفت و گو، زمان و مکان می‌پردازد.

قصه یوسف، تنها قصه قرآن کریم است که از ابتدا تا انتهای آن، در یک سوره آمده است. در این قصه با بهره‌مندی از فنون عناصر داستان‌پردازی نوین، اهداف والای قرآن کریم، آشنایی با فرهنگ مذهبی، تعلیم، تربیت، هدایت و عبرت‌آموزی انسان، در قالب یک داستان بیان شده است. پرداخت عناصر داستانی در این قصه به گونه‌ای است که مخاطب در برخورد با آن به مثابه یکی از شخصیت‌های داستان حضور فعال دارد.

واژگان کلیدی: قرآن، داستان، عناصر داستانی، قصه حضرت یوسف^(ع).

habib@modares.ac.ir

ma.khabari@gmail.com

lazgee_h@modares.ac.ir

* نویسنده مسئول: دانشیار دانشگاه تربیت مدرس

** دانشجوی دکتری دانشگاه تربیت مدرس

*** استاد دانشگاه تربیت مدرس

**** استادیار دانشگاه تربیت مدرس

مقدمه

هنر قصه‌پردازی نخستین هنر آدمی در عرصه کلام است. قرآن کریم نیز از این هنر پرنفوذ بهره برده است. خداوند در قرآن کریم سرگذشت بسیاری از پیامبران خود را به صورت قصه یا داستان بیان می‌کند. اهمیت قصه در قرآن کریم تا به آن حد است که خداوند متعال خود را «قصه‌گو» می‌خواند و به نقل و بازگویی زندگی پیامبران و اقوام گذشته، با زبان قصه می‌پردازد. «نحن نقص عليك احسن القصص بما اوحينا اليك هذا القرآن و ان كنت من قبله لمن الغافلين» (سوره یوسف، آیه ۲) ما بهترین داستان‌سرایی را با وحی فرستادن همین قرآن بر تو می‌خوانیم و بیگمان پیش از آن از بی‌خبران بودی.^(۱)

قدر مسلم آن است که هدف قرآن کریم، قصه‌گویی، داستان‌پردازی و تاریخ‌نگاری نیست. «قرآن کریم کتاب دعوت و هدایت است و در این رسالت و هدفی که دارد، یک قدم راه را به طرف چیزهای دیگر از قبیل تاریخ و یا رشته‌های دیگر کج نمی‌کند. زیرا هدف قرآن تعلیم تاریخ و رمان‌نویسی نیست (طباطبائی، ۱۳۷۹: ۳۰۷). قرآن کریم یک هدف والا و بالاتر دارد، زیرا کتاب نور، هدایت، تربیت، شفا و رحمت برای انسان‌ها است. این هدف چه در قصه‌ها و چه در آیات دیگر نیز وجود دارد.

«ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین این کتاب که شک در آن نیست، راهنمای پرهیزکاران است» (سوره بقره، آیه ۲).

«یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا بینکم کثیراً ممّا کنتم تخفون من الکتاب و یعفوا عن کثیرٍ قد جاءکم من الله نوراً و کتاب مبین ای اهل کتاب، پیامبر ما به سوی شما آمده است، تا بسیاری از آنچه از کتاب آسمانی پنهان داشته‌اید، برای شما روشن سازد و از بسیاری [خطاهای شما] درگذرد، آری نور و کتابی روشن‌نگر از خداوند به سوی شما آمده است» (سوره مائده، آیه ۱۵). «و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمه للمومنین و لایزید الظالمین الا خساراً و از قرآن آنچه برای مومنان شفابخش و رحمت است نازل می‌کنیم، و [این کتاب] به ستمکاران [مشرک] جز زیان نیفزاید» (سوره اسراء، آیه ۸۲).

بی‌شک بین داستان‌های قرآن و داستان بشری، تفاوت جوهری و ماهوی وجود دارد، چرا که داستان‌های بشری برگرفته از فکر و اندیشه محدود بشری است. اما داستان‌های

قرآن کریم، سخن خداوند متعال است و آنچه از ذات خداوند سرچشمه می‌گیرد، عاری از عیب و نقص و عرضه یک تصویر کاملاً واقعی و صادق از حوادث و سرگذشت‌های عبرت‌آمیزی است که آن حوادث روزی اتفاق افتاده است. منتهی «ضمن تعقیب آن هدف اصلی، گاه مناسبتی ایجاب می‌کند که داستان برگزیده‌ای به اندازه و شیوه و تناسب و بازیابی هنر راستین ایراد شود. لیکن نه براساس خیال‌پردازی و قصه‌آفرینی، بلکه براساس ابتکار و آفرینش هنری در چگونگی گزارش و با به اتکای به واقعیت‌های قاطع و تردیدناپذیر» (سید قطب، ۱۳۶۱: ۱۰۳). از این رو می‌توان بسیاری از جنبه‌های عناصر داستانی متعارف در ادبیات داستانی را در داستان‌های قرآن از جمله داستان حضرت یوسف^(ع) تشخیص داد و ارزیابی کرد.

منظور از جنبه‌های داستانی، توانایی، یا امکان تبدیل‌پذیری داستانی سرگذشت حضرت یوسف^(ع) در قرآن کریم است. چه اینکه داستان یوسف^(ع) چون بذری ماهیه موردنظر خود را چه از نظر محتوا و چه از نظر شکل، در خود دارد. این داستان دارای چنان جوهری است که هر بار به شکل جدیدی می‌توان آن را شرح و تفسیر نمود. سوره یوسف^(ع) در قرآن کریم یکصد و یازده آیه دارد. سه آیه نخست و ده آیه آخر غیرداستانی است. نود و شش آیه دیگر، بدون آنکه آیه‌های غیرداستانی، تسلسل آن را بر هم بزنند، داستان را در برمی‌گیرد. هدف این مقاله بررسی جنبه‌هایی چون زاویه دید، طرح، ساختار، اندیشه (تم و موضوع)، کشمکش، شخصیت، شخصیت‌پردازی، گفت و گو، زمان و مکان داستان یوسف^(ع) در قرآن کریم است.

درباره داستان‌ها و مضامین قرآن کریم مطالعات و پژوهش‌هایی انجام شده است. در این پژوهش‌ها به کارکرد قصه در قرآن (بستانی، ۱۳۷۱) آفرینش و جلوه‌های هنری داستان‌های قرآن (جعفری، ۱۳۷۶؛ سیدقطب، ۱۳۶۷) جلوه‌های دراماتیک قصه یوسف در قرآن (شاپوری، ۱۳۸۳) بررسی قصه یوسف در ادبیات فارسی (ماسوری، ۱۳۷۷) و تحلیل ادبی داستان‌های قرآن (پروینی، ۱۳۷۸) پرداخته شده است. در این مرور مشخص شد در حوزه بررسی عناصر داستانی در قصه یوسف^(ع) به طور اخص مطالعه‌ای صورت نگرفته است. براین اساس مقاله حاضر پاسخ‌گوی سؤالات زیر است.

۱. آیا قصه یوسف^(ع) با معیارهای داستانی نوین مطابقت دارد؟

۲. عناصر داستانی در قصه یوسف کدام است؟

زاویه دید

زاویه دید یعنی شیوه نقل داستان یا شیوه‌ای که «نویسنده به وسیله آن مصالح و مواد داستان خود را به خواننده ارائه می‌دهد و در واقع رابطه نویسنده را با داستان نشان می‌دهد» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۲۳۹). با علم به تمام جزئیات اخبار و سرگذشت یوسف^(ع) را نقل و روایت می‌کند. در این داستان به تحلیل شخصیت‌ها و خصوصیات روحی و خلقی آنها گاه به طور مستقیم و گاه به طور غیرمستقیم پرداخته می‌شود. قرآن کریم برای نقل و روایت داستان یوسف^(ع) از زاویه دید دانای کل یا عقل کل استفاده کرده است. «به عبارت دیگر فکری برتر از بیرون، شخصیت‌های داستان را رهبری می‌کند و از نزدیک شاهد اعمال و گفتار آنهاست و از گذشته و حال و آینده [شخصیت اصلی یعنی یوسف^(ع)] آنها آگاه است. به این شیوه بازگویی، دید دانای کل و عقل کل می‌گویند.» (همان) تجلی خداوند در این داستان، تأثیر شدیدی در سیرداستان و واکنش شخصیت‌های آن ایجاد می‌کند. شدت این تأثیر و اهمیت اطاعت یا مخالفت شخصیت‌های داستان با تجلی فاعلی خداوند به حدی است که ابعاد متفاوت شخصیت‌های داستان را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. در این داستان مشاهده می‌شود که خداوند فقط آن مقدار از قصه را که با غرض دینی و پیام خود هماهنگی دارد، بیان می‌کند. همین قاعده در شخصیت‌پردازی، تحولات و دیگر عناصر داستان دیده می‌شود. تنها آن مقدار اطلاعات از اشخاص داستان را در اختیار مخاطب می‌گذارد که دقیقاً با درونمایه و موضوع و اندیشه داستان مرتبط است. به عبارت دیگر «هر آنچه در داستان‌های قرآن موجود است بشری است، تنها چیزی که در آن الهی است، شیوه روایت، اسلوب بیانی و زبان داستان‌هاست» (بهجت، ۱۹۹۰: ۲۲).

این نوع زاویه دید در داستان یوسف^(ع) ابعاد متفاوتی را در شخصیت‌پردازی، اعمال، شیوه‌زبانی، زمان و مکان، حوادث، طراحی صحنه و مخاطب، تحت‌الشعاع قرار می‌دهد:

۱. پرهیز از ذکر اعمال داستانی

این پرهیز به تبعیت از وقوع داستان در عالم واقع است. به همین علت داستان در زمان (تاریخ) و مکان خاص جدا، و در طول تاریخ و در همه مکان‌ها به نوع انسان تسری می‌یابد و مخاطب را در حوادث باشخصیت‌ها و اعمال آنها شریک می‌سازد.

۲. ایجاز داستانی

روایت اعمال و کردار داستان به گونه‌ای است که هر عمل فشرده شده و به بهترین اعمال اشاره دارد. این نوع روایت از مخاطب انتظار دارد که خود خلأ میان آن عناصر و نیز عناصر حذف شده را بازسازی کند تا مخاطب مقصود و پیام اصلی از نقل قصه را دریافت کند.

۳. القای غیرمستقیم

راوی نه تنها در عمل داستانی دخالت می‌کند، بلکه به عنوان یک عنصر غیبی در ایجاد حوادث و نتیجه داستان و پیروز کردن قهرمان اصلی نقش اساسی دارد. مخاطب از ابتدای داستان با تعبیری که یعقوب^(ع) از خواب یوسف^(ع) می‌کند، با فرض برگزیده شدن یوسف^(ع) به پیامبری و موفقیت در برابر حسادت برادران و دیگر وقایع، مواجه می‌شود. در جریان داستان، در حقیقت، هم یعقوب^(ع)، هم یوسف^(ع) و هم مخاطب از موفقیت و پیروزی و از خطری که یوسف^(ع) را تهدید می‌کند، مطلع هستند.

طرح

رابطه علی و معلولی حوادث روایت شده به ترتیب وقوع را طرح گویند «یعنی هر حادثه‌ای بدون علت و سبب نقل نشود» (یوسف نجم، ۱۹۷۸: ۶۳). بنابراین تعریف اجزای داستان یوسف^(ع) براساس رابطه علی و معلولی دارای پیوند زنده و محکم با یکدیگرند. به گونه‌ای که هر جزئی از داستان مکمل جزئی پیشینی یا شرح و تفصیلی برای آن یا امری هماهنگ با آنان است. و در حقیقت «همه اجزاء تابع محور فکری واحدی هستند» (بستانی، ۱۳۷۱: ۱۶۳) بدین معنا که انتخاب و گزینش یک حادثه برای آغاز داستان به مفهوم اهمیت آن رخداد یا وضعیت است که داستان در پی آن است. داستان یوسف^(ع) بر رؤیا و تأویل خواب تکیه دارد. داستان با رویایی شروع می‌شود که در سراسر داستان جریان می‌یابد. ساختار هندسی قصه به گونه‌ای است که تمام اجزای آن برای تحقق هدف فکری و تربیتی خاص حرکت می‌کند.

ساختمان و ساختار داستان

ساختار، ارتباط اجزای داستان با یکدیگر و با کل داستان است. ساختار، یک نظام

موقعیت‌های جدید نسبت به مقدمه طولانی‌تر است.

۱. یوسف^(۲) در منزل عزیز مصر به خدمت مشغول می‌شود. یوسف^(۳) مورد علاقه زن عزیز مصر قرار می‌گیرد تا جایی که زن، او را به خلوت می‌کشاند. اما یوسف^(۴) به خواسته‌های او تن نمی‌دهد. این اتفاق آغاز چالش جدید و مانع‌تراشی یکی از شخصیت‌های داستان در مقابل هدف یوسف^(۵) است.

۲. زن عزیز مجلسی ترتیب می‌دهد تا دیگر زنان حضور پیدا کنند. آنان با دیدن یوسف^(۶) دست خود را می‌برند. یوسف^(۷) بر اثر مکر و حيله زن عزیز روانه زندان می‌شود. ۳. یوسف^(۸) با دو زندانی دیگر هم‌بند است. آنها شیبی خواب می‌بینند و یوسف^(۹) خواب آنها را تأویل می‌کند. او خبر از آزادی یکی و اعدام دیگری می‌دهد. یوسف^(۱۰) از فردی که آزاد می‌شود، می‌خواهد تا درباره بی‌گناهی‌اش با عزیز مصر صحبت کند ولی آن مرد فراموش می‌کند.

۴. عزیز مصر در خواب می‌بیند که هفت گاو چاق را هفت گاو لاغر می‌خورند و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشک. معبران از تعبیر خواب عاجز می‌مانند. آن کس که با یوسف^(۱۱) در زندان بود، او را به یاد می‌آورد تا خواب عزیز مصر را تأویل کند.

۵. یوسف^(۱۲) خبر می‌دهد: هفت سال قحطی در راه است. هفت سال پیاپی بکارید و ذخیره کنید. عزیز مصر تقاضا می‌کند یوسف را ببیند. ولی یوسف^(۱۳) به فکر اعاده حیثیت و بی‌گناهی خویش است. عزیز مصر بعد از پی بردن بر بی‌گناهی، او را امین خود می‌کند.

۶. یوسف^(۱۴) به منصب خزانه‌داری مصر می‌رسد.

۷. برادران یوسف^(۱۵) بر اثر خشکسالی برای بردن غله نزد یوسف^(۱۶) می‌روند. آنها یوسف^(۱۷) را نمی‌شناسند ولی یوسف^(۱۸) آنها را می‌شناسد. یوسف^(۱۹) از آنها می‌خواهد تا در سفر بعدی برادر پدری (بنیامین) را با خود همراه بیاورند تا آذوقه بیشتری دریافت کنند. ۸. برادران باز می‌گردند و از پدرشان می‌خواهند تا در سفر بعدی بنیامین را همراه خود ببرند، یعقوب^(۲۰) موافقت مشروط خود را اعلام می‌کند.

۹. آنها نزد یوسف^(۲۱) می‌روند. یوسف^(۲۲) دستور می‌دهد تا پیمان‌شاهی را در میان بار بنیامین مخفی کنند. با پیدا شدن پیمان، بنیامین طبق قانون به بردگی صاحب پیمان‌ها در می‌آید. یوسف^(۲۳) خود را به بنیامین معرفی می‌کند.

است که همه اجزا در آن به هم ربط دارد و حادثه و وقایع داستان با نظم و توالی معین با یکدیگر پیوند دارند. ساختار به دو دسته بیرونی و درونی تقسیم می‌شود. «ساختار بیرونی همان توالی اپیزودهاست. منظور از اپیزود واقعه‌ای است که خود دارای شروع، میانه و پایان است» (قادری، ۱۳۸۰: ۵۱) یکی از متداول‌ترین ساختارهایی که از مباحث ارسطو استنتاج شده است، ساختار علت و معلولی است که شامل آغاز، میانه و پایان است. با توجه به بحث فوق، ساختار داستان یوسف^(۲۴) یک ساختار خطی و علت و معلولی است. به این معنا که نقطه شروع، میانه و پایان روشنی دارد. این داستان با رخ دادن حادثه‌ای پس از حادثه دیگر، بدون آنکه تسلسل منطقی حوادث قطع شود، پیش می‌رود.

مقدمه داستان

در مقدمه، محل، موقعیت، سطح واقعیت یا امکان احتمال تعیین می‌شود و علاوه بر دادن اطلاعات کمی، انتظاراتی در مخاطب ایجاد می‌شود تا داستان را دنبال کند. مقدمه داستان یوسف^(۲۵) دارای واقعه‌های زیر است:

۱. آگاهی یافتن یوسف^(۲۶) به وعده الهی در خواب و تعبیر یعقوب^(۲۷) از آن که می‌گوید: این خواب را برای برادرانت بازگو مکن، شاید برای تو حيله‌ای بیندیشند.
۲. برادران بر اثر حسادت، نقشه نابودی یوسف^(۲۸) را می‌کشند.
۳. برادران از یعقوب^(۲۹) می‌خواهند تا یوسف^(۳۰) را به همراه آنان به بیابان بفرستد.
۴. برادران همداستان شده تا یوسف^(۳۱) را در نهران خانه چاه بیندازند.
۵. برادران با همراه داشتن پیراهن خونین یوسف^(۳۲)، خبر دریده شدن او را به دست‌گرم به یعقوب^(۳۳) می‌دهند.
۶. کاروانی از راه می‌رسد و یوسف^(۳۴) را از چاه بیرون می‌آورد.
۷. پیشکار عزیز مصر، یوسف^(۳۵) را در بازار برده‌فروش‌های مصر می‌خرد.

میانه داستان

میانه داستان یوسف^(۳۶) با پیچیدگی‌هایی همراه است که خبر از کشف اطلاعاتی جدید، و تقابل غیرمنتظره برخی از شخصیت‌ها در موقعیت‌های خاص می‌دهد و منجر به تعلیق می‌شود. طولانی بودن زمان این قسمت با توجه به ورود شخصیت‌ها و

۱۰. برادران به سوی یعقوب^(ع) می‌روند. یعقوب^(ع) از فراق فرزنداناش اندوهگین و چشمانش از غم یوسف^(ع) سفید می‌شود.

۱۱. اوج داستان است. برادران به مصر باز می‌گردند. آنها از یوسف^(ع) تقاضای صدقه می‌کنند. یوسف^(ع) خود را به آنها معرفی و تأکید می‌کند که خداوند پاداش نیکوکاران را تباہ نمی‌کند. پیراهن خود را به آنها می‌دهد تا برای یعقوب^(ع) ببرند.

پایان داستان

این قسمت بعد از اوج داستان، بخش گره‌گشایی است. به این معنی که «راه حل داستان را نشان می‌دهد» (سید، ۱۳۷۳: ۱۵۹). گره‌گشایی، سرنوشت شخصیت اصلی را مشخص می‌کند.

۱. یعقوب^(ع) بوی یوسف^(ع) را از پیراهن او می‌شنود. پیراهن را بر روی چهره انداخته، بینا می‌شود.

۲. خانواده یوسف^(ع) شامل پدر و مادر و یازده برادر به مصر می‌رسند. یوسف^(ع) پدر و مادر را بر تخت می‌نشاند و به پدر می‌گوید: این است تعبیر خواب من که خداوند آن را راست گردانید و مرا از زندان آزاد ساخت.

اندیشه و محتوا

هر داستان از یک موضوع و به تبع آن از درونمایه و اندیشه‌ای شکل می‌گیرد. این درونمایه است که به کمک موضوع، عناصر دیگر را به خدمت می‌گیرد. هر متنی دارای موضوع واحد یا موضوعات متعدد است که در خدمت اندیشه است. به عبارت دیگر، هدف و محور، همان اندیشه است. «درونمایه به عنوان یک عنصر اصلی و مسلط در داستان، موقعیت‌های داستان را به هم پیوند می‌دهد، به بیانی دیگر، درونمایه، همان فکر و اندیشه حاکمی است که نویسنده در داستان اعمال می‌کند» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۴۲) روش القای پیام و اندیشه در داستان به گونه‌ای است که مخاطب در فضای داستان و در ضمن عمل داستانی چنان احساس می‌کند که به مانند یکی از اعضای داستان صحنه‌ها و وقایع را یکی پس از دیگری پشت سر می‌گذارد تا به طور ناخودآگاه در دل و جان مخاطب اثر بگذارد. «داستان‌های قرآن الگوی مناسبی از درگیری بین حق و باطل،

هدایت و ظلال، خیر و شر است و مصداق چنین درگیری‌هایی در همه زمان‌ها و مکان‌ها وجود داشته است. نتیجه و حاصل این داستان‌ها به نفع اهل خیر تمام می‌شود و خسران و خواری نصیب اهل باطل می‌شود (پروینی، ۱۳۷۸: ۱۸۷). آگاهی و حقیقت‌طلبی نقطه آغاز شخصیت یوسف^(ع) است. نقطه بسیار حساسی که او تا آخر داستان با آن پیش می‌رود، اندیشه کلی داستان؛ «بیان ولایت خداوند نسبت به بنده مخلص خداست» (طباطبایی، ۱۳۷۹: ۱۶۲). آگاهی و حقیقت‌طلبی نقطه آغاز شخصیت یوسف^(ع) است که در رویای ابتدای داستان مطرح می‌شود. یوسف^(ع) از این آگاهی در طول قصه به یک خودآگاهی می‌رسد و اتفاقات متفاوت را در زندگی خود سپری و تجربه می‌کند. برادران به حضور وجود یوسف^(ع) حسد می‌برند که چرا مورد توجه پدر قرار گرفته است. آنها با نقشه‌ای سعی می‌کنند او را به بیابان برده و در چاه بیندازند. در چاه افتادن، نتیجه آگاهی اولیه است و مقدمه‌ای می‌شود تا به مصر برود تا فرهنگ و جامعه و جغرافیای دیگری را تجربه کند. یوسف^(ع) در این مسیر با نقش‌های متفاوت «خودآگاهی» آشنا می‌شود. آگاهی و خودآگاهی زمانی که به نزدیکی‌های کمال می‌رسد، از اندازه محدودیت‌های عادی انسان بالاتر رفته و در سیری قرار می‌گیرد که بین سود و ارزش، ارزش را انتخاب می‌کند. یوسف^(ع) در این داستان به این جهت قهرمان است که در یک جریان طبیعی به یک خودآگاهی و در کمال شخصیت انسانی قرار می‌گیرد. سود و ارزش مربوط به تاریخ و مکان و شخصیت خاص نمی‌شود، بلکه یک حقیقتی از انسان و جایگاه انسان را در طول تاریخ معنی می‌دهد. یوسف^(ع) در این مسیر داستان تنها شخصیتی است که براساس انتخاب ارزش به جای سود، بر محیط و وضعیت موجود غلبه می‌کند. انتخاب ارزش به دست یوسف^(ع) یک نگاه دینی است که خداوند در داستان حاکم گردانیده است.

غلبه بر اوضاع → ارزش → کمال‌طلبی → خودآگاهی → آگاهی

داستان یوسف^(ع) علاوه بر اندیشه محوری یاد شده دارای اندیشه فرعی دیگری نیز هست که بعضی از آنها به طور مستقیم در خلال داستان بیان شده و بعضی دیگر با تأمل در صحنه‌ها و گفت و گوهای شخصیت‌ها استنباط می‌شود.

۱. شیطان دشمن آشکار انسان است.

ان الشیطان للانسان عدو مبین (سوره یوسف، آیه ۵).

۲. بی‌گمان پروردگار دانای حکیم است.
۳. ان ربک علیم حکیم (سوره یوسف، آیه ۶).
۴. به راستی در داستان یوسف عبرت‌هاست.
۵. لقد کان فی یوسف و اخوته آیات للسلّاتین (سوره یوسف، آیه ۷).
۶. خداوند سررشته کار را به دست خویش دارد.
۷. والله غالب علی امره (سوره یوسف، آیه ۲۱).
۸. خداوند نیکوکاران را جزا می‌دهد.
۹. و کذالک نجزی المحسنین (سوره یوسف، آیه ۲۲).
۱۰. ستمکاران رستگار نمی‌شوند.
۱۱. انه لا یفلح الظالمون (سوره یوسف، آیه ۲۳).
۱۲. خداوند بندگان پاک دل را از بدی و فحشا باز می‌دارد.
۱۳. لولا ان رءا برهان ربه کذالک لنصرف عنه السوء و الفحشاء (سوره یوسف، آیه ۲۴).
۱۴. خداوند حیله مکاران را به خودشان باز می‌گرداند.
۱۵. فصرف عنه کیدهن انه هو السميع العلیم (سوره یوسف، آیه ۳۴).
۱۶. هیچ حکمی جز حکم خداوند وجود ندارد.
۱۷. ان الحکم الا لله (سوره یوسف، آیه ۴۰).
۱۸. خداوند نیرنگ خیانتکاران را به جایی نمی‌رساند.
۱۹. ان الله لایهدی کیدالخنائین (سوره یوسف، آیه ۵۲).
۲۰. خداوند آمرزنده مهربان است.
۲۱. ان ربی غفور رحیم (سوره یوسف، آیه ۵۳).
۲۲. خداوند پاداش نیکوکاران را بی‌اجر نمی‌گذارد.
۲۳. ولا نضیع اجرالمحسنین (سوره یوسف، آیه ۵۶).
۲۴. خداوند بهترین نگاهبان و مهربان‌ترین مهربانان است.
۲۵. فالله خیر حافظاً و هو ارحم الراحمین (سوره یوسف، آیه ۶۴).
۲۶. اهل توکل باید بر خدا توکل کنند.
۲۷. فلیتوکل المتوکلون (سوره یوسف، آیه ۶۷).
۲۸. خداوند به آنچه می‌گویید داناتر است.

۲۹. والله اعلم بما تصفون (سوره یوسف، آیه ۷۷).
۳۰. خداوند بهترین داور است.
۳۱. و هو خیرالحاکمین (سوره یوسف، آیه ۸۰).
۳۲. جز خدانشناسان کسی از رحمت خداوند نومید نمی‌شود.
۳۳. انه لایبئس من روح الله الا القوم الکافرون (سوره یوسف، آیه ۸۷).
۳۴. به راستی در بیان داستان ایشان برآی خردمندان عبرت است.
۳۵. لقد کان فی قصصهم عبرة لا ولی الا للاباب (سوره یوسف، آیه ۱۱۱).
۳۶. قرآن رهنمود رحمت برای اهل ایمان است.
۳۷. و هدی و رحمه لقوم یؤمنون (سوره یوسف، آیه ۱۱۱).

کشمکش

هرگاه خواسته‌ها، نیازها، سلیقه‌ها، انگیزه‌ها و عملکردهای یک شخصیت با خواسته‌ها، سلیقه‌ها، انگیزه‌ها و عملکردهای شخصیت‌های دیگر در تعارض قرار گیرد، برخورد و کشمکش ایجاد می‌شود. در هر نوع داستان به محض خلق شخصیت‌ها، کشمکش نیز به وجود می‌آید. «هیچ پدیده‌ای به حرکت در نمی‌آید مگر آنکه تحت تأثیر نیرویی واقع شود و نیرویی که یک شخصیت را به حرکت وا می‌دارد «انگیزه» است و انگیزه چیزی نیست جز به هم خوردن تعادل ارگانیزم و ایجاد آشفتگی در وضع آنها» (مکی، ۱۳۷۱: ۱۴۴) در داستان حضرت یوسف^(ع) سه نوع کشمکش انسان با انسان، انسان با نیروی طبیعت و انسان با خصلت‌های درونی (انسان با خویش) به طور عموم بین نیروهای خیر و شر، حق و باطل وجود دارد. از آنجایی که شخصیت‌ها طبیعتی متفاوت هستند و گرایش‌ها و سلیقه‌های متعدد دارند، زمینه درگیری‌های متفاوت بین آنها در داستان به وجود می‌آید. مهم‌ترین کشمکش در داستان یوسف^(ع) درگیری او با زن عزیز مصر است. آغاز این درگیری از مرآوده زن عزیز و به تدریج با بستن درها و گفتن «هیت لک» (بیا پیش من) (یوسف، آیه ۲۳) و با پاسخ یوسف^(ع) مواجه می‌شود که می‌گوید «معاذالله» (پناه بر خدا) شروع می‌شود و به سوی گره‌افکنی و بحران می‌رود. زن عزیز قصد او می‌کند، اما یوسف^(ع) با مشاهده برهان الهی، میل به او نکرده به طرف در هجوم می‌برد. زن عزیز از پشت، او را دنبال کرده پیراهنش را پاره می‌کند. لذا

این سؤال پیش می‌آید که بعداً چه خواهد شد؟ با ظاهر شدن همسر آن زن، پیچیدگی جدیدی به وجود می‌آید و باعث می‌شود تا داستان تغییری ناگهانی پیدا کند. وقتی زن‌های مصر را زن عزیز دعوت می‌کند، حادثه‌ای جدید پیش می‌آید. زن‌ها با دیدن یوسف^(ع) دست‌هایشان را می‌برند. همین مسئله باعث گسترش کشمکش داستان می‌شود و یوسف^(ع) به زندان می‌افتد. با گسترش این کشمکش‌ها و گره‌افکنی‌ها. داستان به پیش می‌رود. به تعداد صحنه‌های داستان، گره‌افکنی، کشمکش و گره‌گشایی وجود دارد. هر حادثه با افکنده شدن یک گره پیچیده‌تر شده، با گره‌گشایی مربوط به همان صحنه از پیچیدگی به درآمده، مقدمات ورود به صحنه بعدی و پیچیدگی و کشمکش بعدی فراهم می‌آید. بدین ترتیب «سراسر داستان در حرکت به هم پیوسته چون برخاستن و فرو نشستن و پس رفتن موج به چشم می‌خورد. این خبر و در پایه و اساس و ساختار قصه است.» (ستاری، ۱۳۷۳: ۱۷۲) کشمکش در داستان یوسف^(ع) نوعی موقعیت است که براساس آن بحران پدیدار می‌شود و گسترش می‌یابد و به اوج می‌رسد. در حقیقت موقعیتی است که در دریای آرام، متعادل و ساکن، امواج، تلاطم ایجاد می‌کند. هماهنگی را بر هم می‌زند و اضطراب را پی می‌افکند.

تعادل ← برخورد‌های متضاد ← آشفته‌گی ← بحران ← گره ← فاجعه

شخصیت‌ها

خلق عینی اشخاص تخیلی در ادبیات داستانی را شخصیت‌پردازی می‌گویند. (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۱۷۶) اما شخصیت‌پردازی به شیوه متداول عبارت است از: «معرفی شخصیت‌ها با روایت مستقیم، شناساندن شخصیت از طریق گفت و گو و در قالب اعمال و کردار آنها. بر این اساس شخصیت فردی است که خواننده در خلال مطالعه داستان با خصوصیات جسمانی، روانی، عادات و اخلاق خاص و جایگاه اجتماعی‌اش به خوبی آشنا می‌شود (حنیف، ۱۳۸۴: ۳۳).

شخصیت اصلی: یوسف^(ع) در این داستان به عنوان شخصیتی که داستان را به پیش می‌برد نقطه مرکزی داستان است که از آغاز تا انتها، در حوادث و موقعیت‌های مختلف دارای حضور فعال و چشمگیر است. یوسف^(ع) در سرنوشتی که در داستان برایش رقم زده شد و در برخورد با وقایع دست به عمل می‌زند، سهیم است.

شخصیت‌های فرعی: این داستان دارای شخصیت‌های فرعی نیز هست که هر کدام از آنها وظیفه و نقش مشخص و محدودی را ایفا می‌کنند. وظایف آنها در معرفی بیشتر شخصیت داستان مؤثر است و نیز از طریق آنها به اندیشه، حوادث و موقعیت‌های مختلف پی‌برده می‌شود. شخصیت‌های فرعی داستانی یوسف^(ع) به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱. نیروهای همسو: شخصیت‌هایی هستند که با اهداف شخصیت اصلی، یعنی یوسف^(ع) همراه هستند مانند: یعقوب^(ع) و بنیامین.
۲. نیروهای مخالف: شخصیت‌هایی که در مقابل اهداف یوسف^(ع) می‌ایستند که عبارت‌اند از: برادران، زن عزیز مصر، عزیز مصر.
۳. نیروهای مکمل: شخصیت‌هایی هستند که در ساختار داستان جایگاه دارند. آنها ممکن است هم جزء نیروهای مخالف و هم جزء نیروهای موافق باشند. مانند کاروانیان، دو زندانی، زنان مصر.

شخصیت‌پردازی

شخصیت‌پردازی در داستان یوسف^(ع) با تکیه بر گفت و گو و رفتار و اعمال به دو روش مستقیم و غیرمستقیم صورت گرفته است. به نمونه‌هایی از این دو روش اشاره می‌شود. مستقیم: معرفی شخصیت‌ها و ابلاغ اندیشه و پیام آنها از جملات خبری و توصیفی استفاده شده است.

- فیکیدوا لک کیدا: برادران بدسگالی می‌کنند (سوره یوسف، آیه ۵).
 - ان الشیطان للانسان عدو مبین: شیطان دشمن آشکار انسان است (سوره یوسف، آیه ۵).
 - انه من عبادنا المخلصین: از بندگان اخلاص یافته ماست (سوره یوسف، آیه ۲۴).
 - انک کنت من الخاطئین: (ای زن) از خطاکاران بوده‌ای (سوره یوسف، آیه ۲۹).
 - یوسف ایها الصدیق: ای یوسف، ای صدیق (سوره یوسف، آیه ۴۶).
- غیرمستقیم: عنصر گفت و گو در معرفی شخصیت‌های داستان یوسف^(ع) نقش اساسی دارد.
۱. حسادت برادران: لا تقصص رؤیاک علی اخوتک فیکیدوا لک کیدا. خوابت را برای برادرانت بازگو مکن که در حقت بدسگالی می‌کنند (سوره یوسف، آیه ۵).
 ۲. یوسف^(ع) برگزیده و خوابگزار: و کذالك یجتیبک ربک و یعلمک من تأویل

الاحادیث. و بدینسان پروردگارت تو را بر می‌گزینند و به تو تعبیر خواب می‌آموزد (سوره یوسف، آیه ۶).

۳. یوسف^(ع) مورد توجه پدر است: اذقالویوسف و اخوه احباً الی ابینامنا. یوسف و برادرش از ما نزد پدر عزیزترند (سوره یوسف، آیه ۸).

۴. یعقوب^(ع) نگران یوسف است: قال انی لیخرنی ان تذهبوا به و اخاف. اینکه شما ببریدش مرا اندوهگین می‌کند و می‌ترسم (سوره یوسف، آیه ۱۲).

۵. قدرتمند بودن و برومندن بودن برادران یوسف^(ع): نحن عصبه. ما جوانان برومند هستیم (سوره یوسف، آیات ۸ و ۱۴).

۶. کامخواهی زن عزیز مصر: و غلقت الابواب و قالت هیت لك. همه درها را بست و گفت بیا پیش من (سوره یوسف، آیه ۲۳).

۷. زیبایی یوسف^(ع): و قالت اخرج علیهن فلما رأينه اکبرنه و قعطن ایدیهن و قلن حاشا لله ما هذا بشرأ ان هذا الا ملک کریم: [به یوسف] گفت بر آنان ظاهر شو، آنگاه که دیدندش بس بزرگش یافتند و [از بی‌حواسی] دستانشان را [جای ترنج] بریدند و گفتند پناه بر خدا این آدمیزاده نیست، این جز فرشته‌ای گرمی نیست (سوره یوسف، آیه ۳۱).

گفت و گو

گفت و گو عبارت است از سخن گفتن شخصیت‌ها با خود یا با دیگران. گفت و گو «طرح را گسترش می‌دهد و درونمایه را به نمایش می‌گذارد و شخصیت‌ها را معرفی و عمل داستانی را به پیش می‌برد.» (میرصادقی، ۱۳۷۹، ۴۶۳) داستان حضرت یوسف^(ع)، گفت و گو را به عنوان یکی از مؤلفه‌های ساختاری مطرح می‌کند. به طوری که شخصیت‌ها و رخدادها از طریق گفت و گو نقل می‌شوند. در بررسی گفت و گو در داستان یوسف^(ع) به سه روش گفت و گو یوسفی، گفت و گو درونی و گفت و گو نمایشی پرداخته می‌شود.

گفت و گو یوسفی: این نوع گفت و گو به سخن گفتن یک شخص با شخص دیگر یا یک شخص با گروهی یا گروهی با گروه دیگر اطلاق می‌شود.

۱. گفت و گو فرد با فرد.

- یعقوب^(ع) و یوسف^(ع)، آیات ۴ و ۵؛

- یوسف^(ع) و زن عزیز مصر، آیات ۲۳، ۲۶، ۳۱؛

- شاهد و عزیز مصر، آیه ۲۷؛

- عزیز مصر و زن او، آیه ۲۸؛

- یوسف^(ع) و عزیز مصر، آیات ۳۱ و ۳۲؛

- تاویل خواب عزیز مصر، آیه ۵۱؛

- اعاده حیثیت یوسف، آیات ۵۲، ۵۳؛

- بنیامین و یوسف ۶۹.

۲. گفت و گو فرد با جمع یا جمع با فرد یا جمع با جمع.

- یعقوب^(ع) و برادران، آیات ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۶۲، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸؛

- یوسف^(ع) و برادران، آیات ۵۹، ۶۰، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳؛

- یوسف^(ع)، یعقوب^(ع) و برادران، آیات ۹۹، ۱۰۰؛

- یوسف^(ع) و زندانیان ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲؛

- برادران و متصدیان گندم، آیات ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵.

گفت و گو درونی: گفت و گو درونی (ویژه خداوند): خداوند متعال با تجلی فاعلی خود و با زاویه دید دانای کل در جای جای قصه حضرت یوسف^(ع) حضور دارد. آیات ۶، ۷، ۱۵، ۲۱، ۲۴، ۵۶، ۵۲، ۷۶، ۱۰۲.

گفت و گو نمایشی: این نوع گفت و گو تنها به سؤال و جواب مستقیم دو طرف منحصر نمی‌شود، بلکه در این روش «طرفین گفت و گو نقش نمایشنامه‌ای نیز بازی می‌کنند» (پروینی، ۱۳۷۸: ۱۶۹) و نقش پیش برنده داستان را دارد که منجر به عمل نمایشی می‌شود.

- خواب یوسف^(ع)، تاویل آن از طرف یعقوب^(ع) منجر به نیرنگ برادران برای از بین بردن یوسف^(ع) می‌شود (سوره یوسف، آیات ۵ و ۶).

- گفت و گو زن عزیز مصر با یوسف^(ع) منجر به زندان افتادن یوسف^(ع) می‌شود (سوره یوسف، آیه ۲۳).

- گفت و گو یوسف^(ع) و زندانیان منجر به تاویل خواب عزیز مصر و آزادی یوسف^(ع) از زندان می‌شود (سوره یوسف، آیه ۳۶).

- گفت و گوی یوسف^(۴) با برادران باعث می‌شود برادر تنی او (بنیامین) به نزد او بیاید (سوره یوسف، آیه ۵۹).
- گفت و گوی یوسف^(۴) بنیامین، داستان را به سوی اوج می‌برد.

زمان

قرآن کریم در مسیر داستان یوسف^(۴) خواننده را در مقابل حوادث تاریخی قرار می‌دهد و به زمان وقوع حادثه و نوع آن اشاره نمی‌کند. اما از عنصر زمان در داستان‌پردازی به اندازه ضرورت و اقتضای موقعیت برای تأمین هدف استفاده می‌کند.

۱. ارسله معنا غداً: فردا او را با ما بفرست (سوره یوسف، آیه ۱۲).
این سخنان بین یعقوب^(۴) و پسرانش در شب هنگام رد و بدل شده است. زیرا آنها از پدر می‌خواهند تا یوسف را فردا، برای بازی و تفریح همراه آنها بفرستد. از جمله فردا استنباط می‌شود که آنها درباره به اجرا گذاشتن نقشه خود عجله دارند چون می‌ترسند اگر تأخیر شود، شاید بین آنها اختلاف بیفتد یا صرف‌نظر کنند.

۲. و جاء اباهم عشاءً بیکون (سوره یوسف، آیه ۱۶) و شامگاهان نزد پدرشان باز آمدند. ذکر زمان عشاء نقش تعیین‌کننده‌ای در تحلیل شخصیت برادران یوسف^(۴) دارد. آنها شب هنگام پیش پدر می‌روند، تا از تاریکی شب به عنوان بهانه و دستاویز جهت توجیه عمل مکارانه و غیرانسانی خود استفاده کنند. آنها در هنگام شب چنین وانمود می‌کنند که از شدت غم از دست دادن یوسف^(۴) اندوهگین هستند.

۳. قلبت فی السّجن بضع سنین (سوره یوسف، آیه ۴۲) و در نتیجه چند سالی را در زندان ماند. اقامت چند ساله یوسف^(۴) را در زندان نشان می‌دهد ولی اشاره به مدت زمان نمی‌کند.

۴. قال تزرعون سبع سنین: گفت هفت سال پی در پی می‌کارید (سوره یوسف، آیه ۴۷).
۵. ثم یاتی من بعد ذالک سبع شداد: آن گاه هفت سال سخت می‌آید (سوره یوسف، آیه ۴۸). مدت هفت سال آبادانی و کشت و زرع هیچ اتفاقی در داستان نمی‌افتد ولی هفت سال بعد که قحطی است مردم از جمله خاندان یوسف^(۴) به یوسف^(۴) رجوع می‌کنند.

مکان

کنعان، سرزمین پدری یوسف^(۴) در سرزمین شام واقع شده است ولی داستان از این سرزمین صحبتی نمی‌کند. مکان‌هایی که داستان اشاره به آنها دارد عبارت‌اند از:

۱. ارسله معنا غداً یرتع: فردا او را با ما بفرست تا در چمن بگردد (سوره یوسف، آیه ۱۲). صحبت از چمن و دریدن گرگ مشخص می‌کند که محل چرا گاه گوسفندان در اطرافشان بوده است.

۲. والقوه فی غیابت الجب: او را در نهان‌خانه چاه بیفکنید (سوره یوسف، آیات ۱۰ و ۱۵).
۳. وقال الذی اشتریه من مصر: و آن کس که او را از مصر خریده بود (سوره یوسف، آیه ۲۱).
۴. و کذاک مکنا لیوسف فی الارض: یوسف^(ع) را در آن سرزمین مکانت بخشیدم (سوره یوسف، آیه ۲۱).

مصر شهری است که یوسف^(ع) پس از فروخته شدن به آنجا برده می‌شود. ذکر نام مصر به این علت است که آینده و حوادثی که در مصر رخ می‌دهد، در داستان حایز اهمیت است.

۵. وراودته الّتی هو فی بیتها: و آن بانو که وی [یوسف^(ع)] در خانه‌اش بود. (یوسف، آیه ۲۳) مکان قصر و خانه زن عزیز مصر را بیان می‌کند.

۶. و قال نسوة فی المدینه: و دسته‌ای از زنان در شهر گفتند (سوره یوسف، آیه ۳۰).
۷. و اعتدت لهنّ متکناً: و محفلی برایشان آماده ساخت (سوره یوسف، آیه ۳۱).
۸. لیسجننه حتّیّ حین: او را تا چندی به زندان افکندند (سوره یوسف، آیه ۳۵). زندان مکانی است که یوسف^(ع) دچار تحولات شخصیتی می‌شود.

۹. و سئل القریه الّتی: و از مردم شهری که در آن بودیم جويا شوید. (سوره یوسف، آیه ۸۲) نشان دهنده سرزمین پدری یوسف^(ع) است.
زمان و مکان در داستان یوسف^(ع)، اغلب کلی و مبهم است که متجر به سؤالات زیر می‌شود:

سن شخصیت‌های داستان به طور دقیق مشخص نیست؟
مدت دقیق زندانی شدن یوسف^(ع) چقدر است؟
زندانی در چه محلی واقع شده است؟
چاه در کجاست؟ و ...

نتیجه‌گیری

- قرآن کریم قبل از هر چیز کتاب هدایت و تربیت است. ذالک الکتاب لاریب فیه هدی للمتین (سوره بقره، آیه ۲).

- خداوند در قرآن کریم با زبان قصه به بازگویی زندگی پیامبران و اقوام گذشته می‌پردازد. نحن نقص عليك أحسن القصص بما أوحينا إليك هذا القرآن و ان كنت من قبله لمن الغافلين: ما بهترین داستان‌سرایی را با وحی فرستادن همین قرآن بر تو می‌خوانیم و بیگمان پیش از آن از بی‌خبران بودی (سوره یوسف، آیه ۲).

- یکی از مهم‌ترین موضوعاتی قرآنی، داستان است که در خدمت اهداف دینی است. لذا در لابلای آیات داستانی از جمله داستان یوسف^(ع) عبرت‌زایی و موعظه‌آفرینی به عنوان یک معیار در نقل داستان، تصریح شده است. لقد كان في قصصهم عبرة لاولي الاباب: به راستی در سرگذشت آنان برای خردمندان عبرتی است (سوره یوسف، آیه ۱۱۱).

ساختار مهندسی داستان یوسف^(ع) به گونه‌ای است که اکثر عناصر داستانی شناخته شده در ادبیات داستانی مانند طرح، ساختار، تم و اندیشه، کشمکش، شخصیت، شخصیت‌پردازی، گفت و گو، زمان و مکان، قابل تحلیل و بررسی است.

- قرآن کریم برای نقل و روایت داستان یوسف^(ع) از زاویه دید دانای کل یا عقل کل استفاده کرده است.

- طرح داستان یوسف^(ع) براساس رابطه علی و معلولی است.

- ساختار داستان یوسف^(ع) براساس یک ساختار خطی است به این معنا که نقطه شروع، میانه و پایان روشنی دارد.

- تم و اندیشه و محتوا در داستان یوسف^(ع) یک نگاه دینی است. یوسف^(ع) در مسیر داستان براساس انتخاب ارزش به جای سود، بر محیط و وضعیت موجود غلبه می‌کند.

- داستان یوسف^(ع) دارای سه نوع کشمکش، انسان با انسان، انسان با نیروی طبیعت و انسان با خصلت‌های درونی (انسان با خویش) است که عمدتاً بین نیروهای خیر و شر، حق و باطل، انجام می‌شود.

- داستان یوسف^(ع) دارای شخصیت اصلی (یوسف^(ع)) شخصیت‌های فرعی (یعقوب^(ع))، بنیامین برادران، زن عزیز مصر، عزیز مصر) و شخصیت‌های مکمل (کاروانیان، دو زندانی، زنان مصر و ...) است.

- شخصیت‌پردازی در داستان یوسف^(ع) به دو روش مستقیم و غیرمستقیم صورت می‌گیرد.

- گفت و گو در داستان یوسف^(ع) شامل گفت و گوهای بیرونی، گفت و گوهای درونی

تحلیل عناصر داستانی قصه حضرت یوسف^(ع) در قرآن کریم / ۱۹

و گفت و گوهای نمایشی است.

- داستان یوسف^(ع) از عنصر زمان و مکان به اندازه ضرورت و اقتضای موقعیت برای تأمین هدف استفاده می‌کند. زمان و مکان اغلب کلی و مبهم است.

پی‌نوشت

۱. در این مقاله برای ترجمه آیات قرآن کریم از ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی استفاده شده است.